

انسان آرمانی در نگاه قرآن

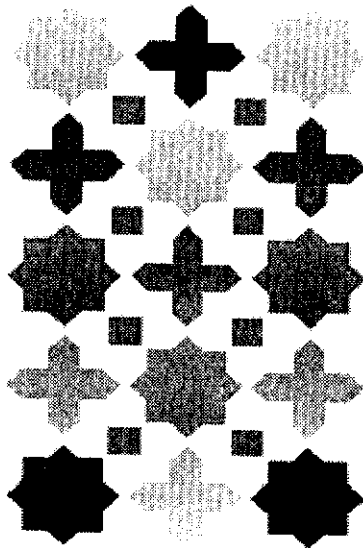
نگاهمان را به قرآن با سخن امام سجاد(ع)
آغاز می کنیم که می فرماید: «واجعل القرآن
وسيلة لنا الى اشرف منازل الكرامة، و سلماً
نخرج فيه الى محل السلامة...»

پروردگارا! قرآن را برای ما وسیله ای
قرارده، به سوی شریف ترین جایگاه
کرامت، و نردبانی قرارده تا در پرتو معارف
آن به فراسوی «سلامت» عروج کنیم!

احمد ترابی

زبان لطیف نیایش، از واقعیت ملموس،
آرمانی شوق انگیز پدید آورده است و امام
سجاد(ع) با این عبارات، ماهیت و رسالت و
نقش آفرینی قرآن را در زندگی انسان به او یادآور
شده است، چرا که اگر در ماهیت قرآن، تکریم
و بزرگداشت انسان و سلامت مادی و معنوی
او نهادینه نشده بود، تمنا داشتن کرامت و
سلامت از ساحت آن، دور از حکمت و درایت
می نمود.

مطالعه در آیات قرآن، به روشنی
می نمایاند که هدف و رسالت قرآن، تعالی
بخشیدن به انسان است و شکوه مندترین
ترسیمی که از حیات طیبه انسان دارد،
جایگاهی است که سراسر امنیت و سلامت
است. ولی در همین آغاز راه، پرسشی جدی
مطرح می شود و آن این است که آیا قرآن،
همانند روان شناسان تنها به سلامت شخصیت
انسان می اندیشد، یا هدف قرآن چیزی فراتر از
سلامت شخصیت انسان است و سلامت را
گذرگاهی به سوی رستگاری می داند؟



این نکته ای است که حتی ذهن روان شناسی چون فرانکل را به خود معطوف داشته است، چه این که او اظهار داشته است:

«هدف مذهب و روان کاوی متفاوت است، با این که مذهب بسیار بیش تر از آنچه که روان درمانی می تواند به انسان بدهد، به او می دهد، ولی بسیار بیش تر از آن نیز می خواهد. مذهب خواستار رستگاری انسان، و روان درمانی خواستار سلامتی انسان است.»

البته رستگاری، در نگاه وحی قابل تفکیک از سلامت در زندگی دنیا و آخرت نیست، چه این که در آیات قرآن، بشارت و نیکبختی هر دو جهان، مورد اهتمام دین معرفی شده است.

«لهم البشرى فى الحیوة الدنيا و الآخرة» یونس / ۶۳
 اهل ایمان و تقوا که در زمره اولیای خداوند قرار دارند، از بشارت در زندگی دنیا و آخرت برخوردارند.

«وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبك من الدنيا» قصص / ۷۷
 در آنچه خداوند عطایت کرده است، زندگی آخرت را جویا باش و با این حال، بهره خویش از زندگی دنیا را از یاد نبر.

نقش شخصیت انسان در زندگی عملی او

هر نوع مطالعه درباره روان انسان تکیه بر این نکته دارد که ساختار وجودی انسان را چه بدانیم و چه نقشی برای ساختار وجودی او (که همان شخصیت او را شکل می دهد) در زندگی وی قائل باشیم.

قرآن در تعبیری بسیار کوتاه و در عین حال عمیق بر اهمیت و نقش شخصیت و شاکله وجودی انسان در زندگی او، تأکید کرده است:

«قل كل يعمل على شاکلته» اسراء / ۸۴

ای پیامبر بگو! هر انسانی بر اساس ساختار وجودی خود، عمل می کند.

این عبارت کوتاه با همه صراحت و قاطعیت و تعیین نقش شخصیت درونی انسان در رفتار و هنجارهای فردی - اجتماعی وی، پرسشهای چندی را فرا روی پژوهشگر می گذارد. از آن جمله این که اگر کردار آدمی، بر الگوی شخصیت درونی وی استوار است، پس چه عواملی شخصیت انسان را می سازد؟ آیا انسانها همه در شخصیت و

الگوی درونی مشترکند یا متفاوتند؟ تفاوت شخصیت و الگوی ساختار روانی انسانها معلول چه عواملی است؟ تا چه اندازه شخصیت انسان تحت تأثیر عوامل جبری است و تا چه اندازه اختیاری او است؟

کدام شخصیت و با چه ویژگی‌هایی، شخصیت بهنجار و سالم شناخته می‌شود، و کدام شخصیت نابهنجار و پریش به شمار می‌آید؟ آیا شاکله و ساختار شخصیت انسان در پرتو خرد او شکل می‌گیرد یا امری است فطری و ذاتی او؟ بدیهی است که هرگونه تلاش علمی در این زمینه‌ها، بسته به تعریفی است که ما از «شخصیت» داشته باشیم.

تعریف «شخصیت»

قبل از اینکه تعریف شخصیت یا شاکله وجودی را از قرآن جست‌وجو کنیم نگاهی خواهیم داشت به تعاریف روان‌شناسان.

شخصیت و کیفیت شکل‌گیری آن در مکتب‌های گونه‌گون (مانند روان‌کاوی فروید، بیهاوریسیم، و رفتارگرایی واتسون و روان‌شناسان متأخرتر و انسان‌گرا) یک‌سان نیست، به همین دلیل تعاریف شخصیت بسیار فراوان است، «آپورت» ۱۹۴۹ (G. W. Allport) در این باره پنجاه تعریف متفاوت را گردآورده است، با این حال، این تفاوتها مربوط به اصل موضوع شخصیت نیست، بلکه متوجه مفهومی است که از آن ساخته‌اند؛ و در نتیجه منعکس‌کننده ناهمگرایی‌های دیدگاه‌های نظری مؤلفان است. الف. یکی از تعریف‌های بسیار ساده، تعریف مایلی (R. Meili) است، او می‌نویسد:

«شخصیت یک کلیت روان‌شناختی است که انسان خاصی را مشخص می‌سازد.»

و اضافه می‌کند:

«روان‌شناسی در بحث شخصیت همواره تفاوت‌های فردی را در مد نظر دارد، و

هدف آن تعریف هر چه صحیح‌تر این تفاوت‌ها و تعیین آنهاست.»

و در باره عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت نیز معتقد است که:

«وقتی مفهوم شخصیت به معنای گسترده مورد نظر باشد، طبعاً مفاهیم خوی،

مزاج و استعداد را که مبین سه جنبه خاص هستند در بر می‌گیرد.»

ب: تعریف دیگر، تعریف اریک فروم است.

«شخصیت، مجموع کیفیتهای موروثی و اکتسابی است که خصوصیت فرد بوده و او را منحصر به فرد می‌کند.»

او در توضیح تعریف یادشده می‌نویسد:

«فرق بین کیفیتهای موروثی و اکتسابی معدل فرق بین مزاج، استعدادها و کلیه کیفیتهای ذاتی از یک طرف و منش (character) از طرف دیگر است.»

سپس برای رفع ابهام، تفاوت «مزاج» و «منش» را بسیار مفصل بحث می‌کند،

خلاصه سخن او این است که:

«مزاج» به چگونگی واکنش دلالت دارد و ذاتی و تغییرناپذیر است، اما «منش» نتیجه تجربیات شخص، بویژه تجربیات سالهای اولی زندگی بوده و تا حدی با درون‌گرایی و تجربیات نوین تغییرناپذیر است. مثلاً اگر کسی «آتشی مزاج» است، کیفیت واکنش او تند و قوی است، ولی این که نسبت به چه چیز واکنش مزبور تند و قوی است مربوط به منش است، اگر بهره‌ور، دادگر و با محبت است، در عشق، در عصبانی شدن به علت بی‌عدالتی و متأثر شدن از یک فکر نو، واکنش تند و قوی نشان خواهد داد، و اگر دارای منش ویرانگر و سادیستیک است در ویرانگری و خشونت تند و قوی می‌شود...»

ج: تعریف گوردون ویلارد آلپورت
 آلپورت یکی از اولین نظریه پردازان شخصیت است که عینک فرویدیسم را از چشم بر می‌دارد و دیدگاه ساده‌انگارانه رفتارگرایی را به یک سو می‌نهد.

بر خلاف اریک فروم، که سالهای اولیه زندگی و دوره کودکی را بسیار مهم تلقی می‌کند، آلپورت با دوره بلوغ به عنوان دوره‌ای به نسبت مستقل برخورد می‌کند و بیش‌ترین نقش را نیز در تشکیل شخصیت به مقاصد و نیت‌های شخص می‌دهد.

تعریف «شخصیت» از نگاه قرآن

آشنایان با زبان و فرهنگ قرآن، بر این نکته واقفند که در اصل لحن و شیوه بیانی قرآن، این گونه نیست که یک مفهوم معرفتی را در یک پاراگراف یا یک فصل به صورت مجزا مورد بررسی قرار داده باشد، بلکه نظرگاه‌های قرآن را باید از آیات و سوره‌های مختلف، در پرتو نگاه گسترده به فرهنگ و معارف آن، نتیجه‌گیری کرد.

پژوهش در آیات قرآن، این نکته را آشکار می‌سازد که انسان از دیدگاه قرآن دارای

دو نوع شخصیت و ویژگیهای روحی است:

۱. شخصیت عام انسانی (نوع انسان)

۲. شخصیت خاص فردی (هر فرد از افراد انسان)

شخصیت عام انسانی، در حقیقت، ویژگیها، منشها، گرایشها، تواناییها و استعدادهای ذاتی است که در ساختار عام انسانی طراحی شده است و شخصیت ویژه فردی، عبارت است از نوسانها، شدت و ضعفها، قوتها و کاستیهایی که به دلایل ویژه موروثی، اقلیمی، فرهنگی و تربیتی، جبری یا اختیاری در یک فرد خاص، نسبت به ساختار فطری او صورت گرفته است.

اگر بخواهیم تفاوت بین این دو شخصیت را با مثالی توضیح دهیم، می‌توانیم طراح و سازنده یک وسیله الکتریکی یا الکترونیکی را در نظر بگیریم که طراح با توجه به هدف و نتیجه‌ای که می‌خواهد از وسیله مورد ساخت بگیرد، امکانات و توانهای کاملاً مشخص و اندازه‌گیری شده‌ای را نخست بر روی کاغذ یا صفحه نمایش ترسیم می‌کند و سپس آن را بر روی ماشین آلات سازنده، پیاده می‌کند. در این مرحله، وسیله مورد ساخت از جهت حجم، وزن، تعداد و اندازه قطعات، نوع مواد و... به طور کامل مشخص است و بر اساس این طرح می‌توان هزاران وسیله همسان تولید کرد.

مرحله دوم، مرحله اجرای پروژه و تولید عینی محصول مورد نظر است که در این مرحله گاهی بعضی از قطعات به صورت درست در جای خود قرار نمی‌گیرد، یا در ضمن ترکیب و سرهم کردن می‌شکند، یا از نظر نوع ماده رفتار مشکل می‌شود و... به گونه‌ای که وقتی صد هزار محصول از یک نمونه تولید می‌شود، ممکن است هر یک از آنها، به شکلی با دیگری تفاوتی داشته باشد.

در این مثال، مرحله نخست - طراحی و پی‌ریزی نظام تولید - همان چیزی است که شخصیت عمومی نوع را تشکیل می‌دهد. و مرحله دوم، شخصیت خاص فرد را تعیین می‌نماید.

تنها فرق - و البته فرق مهمی - که میان مشبّه و مشبّه به در این تشبیه و تمثیل هست این است که در مثال، مشخصات فردی، همواره جبری است و معلول عوامل بیرونی مصنوع است، زیرا اگر یک ماشین، هنگام تولید درست و در جای خود قرار نگرفته باشد، یا مسؤول آن مهندس و تکنسین ناظر است و یا ضعف دستگاه تولید و... ولی در مورد انسان عوامل مؤثر بر شخصیت خاص فردی انسانها به عوامل جبری و عوامل

اختیاری تقسیم می شوند. و این از ویژگیهای خود انسان و نشأت یافته از نیروی اراده و انتخابگری اوست.

ممیزات شخصیت نوع انسان

یک. انسان، دارای سرشت نیک و الهی

«فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها»

روم / ۳۰

پس روی دل به سوی دین و یکتاپرستی بدار، این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است.

آنچه از این آیه استفاده می شود این است که انسان از دیدگاه وحی، دارای سرشت و بنیاد و ساختار ارزشی و ارزشگراست. ولی این که حقیقت این فطرت چیست، یک استعداد و آمادگی برای حق پذیری و حق گرایی است یا یک کشش و نیروی گرایش دهنده به سوی ارزشها، نیاز به دقت و مجال دیگری دارد. و در اینجا همین اندازه می توان اشاره داشت که:

«وجود فطرت در انسان به این معنی نیست که انسان از بدو تولد پاره ای از ادراکات یا گرایشها و خواستها را بالفعل دارد و به تعبیر فلاسفه با عقل و اراده بالفعل متولد می شود، همچنان که درباره انسان، نظریه منکران فطرت از قبیل مارکسیستها و اگزیستانسیالیستها را نمی پذیریم که انسان در آغاز تولد پذیرا و منفعل محض است و هر نقشی به او داده شود بی تفاوت است، نظیر یک صفحه سفید که نسبتش با هر نقشی که روی آن ثبت شود متساوی است.»

از دیگر آیاتی که می تواند با بیان خاص خویش اشاره به سرشت حق گرای انسان داشته باشد آیه ۱۷۲ سوره اعراف است:

«و إذ أخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألسنت بر بكم قالوا بلی شهدنا»

و چون پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم.

در تفسیر و توضیح این آیه، مفسران سخنان و آرای چندی بیان داشته اند که پرداختن به آنها ما را از پی گیری بحث دور می دارد، ولی قدر مسلم این است که اگر این

«مراسم دریافت پیمان» را مراسمی عینی و خارجی و فیزیکی ندانیم، حکایت از ساختار طبیعی وجود انسان دارد که می‌تواند به طور طبیعی ربوبیت خدای هستی را دریابد و بدان گواهی دهد.

دو. انسان، دارای فضیلت و شایسته کرامت از نگاه قرآن این ساختار و این شخصیت نوعی دارای کمال و شایسته کرامت و گرامی‌داشت است.

«و لقد کرّمنا بنی آدم... و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً» اسراء / ۷۰
 و ما، فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم... و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خویش برتری دادیم.

تکریم شخصیت انسان از دیدگاه وحی تا آنجا اوج می‌گیرد که آفریدگار انسان به خاطر آفرینشی چنین بدیع به خویش تبریک می‌گوید!

«و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین... ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین» مؤمنون / ۱۴ - ۱۲

انسان را از گل خالص آفریدیم... بار دیگر او را آفرینش دیگر دادیم، پس خداوند شایسته تعظیم می‌باشد که بهترین آفرینندگان است.

گرچه در این آیه، تعظیم و تکریم و تبریک، نخست متوجه آفریننده است، ولی منطق سخن‌نشان می‌دهد که خداوند، بدین وسیله آفریده و مخلوق خود را نیز بزرگ داشته است؛ یعنی اگر خداوند «احسن الخالقین» است، از آن رو است که انسان به عنوان مخلوق و آفریده او دارای «احسن تقویم» است.

«لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» تین / ۴

ما انسان را در نیکوترین شکل و حد اعتدال آفریده ایم.

سه. انسان، موجودی دو قطبی و با دو گرایش

ارجمندی و کرامت انسان، هرگز به معنای یک بعدی بودن او و حرکت جبری وی به سوی کمال نیست، بلکه انسان از آن رو شایسته آفریده شدن معرفی شده است که می‌تواند آگاه شود و انتخاب کند.

انتخاب بر اساس آگاهی، آن‌گاه است که انسان نیز در درون ساختار وجودی خود

زمینه انتخاب را داشته است و در بیرون وجود خود، یعنی جهان عینیت و خارج نیز از این زمینه برخوردار باشد.

زمینه انتخاب، تنوع و چند بعدی بودن و دست کم دو بعدی بودن است. انسان در استعداد وجودی خود زمانی می تواند انتخابگر باشد که دست کم از استعداد تعالی یافتن و یا منحط شدن، الهی شدن یا شیطانی شدن، نورانی شدن و هدایت یافتن یا ظلمانی شدن و گمراه گشتن برخوردار باشد و ابزار و امکانات حرکت در این دو مسیر را نیز دارا بوده و در عینیت زندگی نیز متناسب با آن گرایشهای درونی و ابزار و امکانات، طریق و گذرگاه داشته باشد.

همه این ویژگیها برای انسان، از قرآن استفاده می شود و به تعبیر صحیح تر، مطالعه آیات قرآن، این ویژگیها را به دست داده است.

الف. ساختار دو بعدی انسان (جسم و روح)

«و بدأ خلق الانسان من طین ... ثم سوّاه و نفخ فیہ من روحة» سجده / ۹-۷
خداوند آفرینش انسان را از گل آغاز کرد ... سپس او را سازمان هماهنگ بخشید و از روح خود در او دمید.

پس انسان آمیخته ای است از «گل» عنصری زمینی و نامقدس، و از «روح» مخلوق الهی و مقدس.

ب. نفس آدمی دارای دو گرایش (تقوا و فجور)

«و نفس و ما سوّاهما فالهمها فجورها و تقواها» شمس / ۷
سوگند به نفس و جان آدمی و آنچه نیکو و متعادلش ساخته است، پس آن گاه بدی و پرهیزگاری را به آن الهام نموده است.

ج. نفس آدمی دارای کارکردی دوگانه (آماره و لوآمه)

«و لا اقسام بالنفس اللوآمة»
سوگند به نفس آدمی که وی را بر کجی ها و کجروی ها ملامت می کند.
«ان النفس لا مآرة بالسوء»

همانا نفس آدمی او را به سوی بدی فرمان می دهد.

د. مسیرهای دوگانه در پیش روی انسان (راه تعالی، راه انحطاط)

«قد تبین الرشد من الغی» بقره / ۲۵۶

راه رشد و تعالی، از راه ضلالت و گمراهی باز نمایانده شده است و هر یک قابل

شناسایی است.

«ألم نجعل له عينين . ولساناً وشفقتين . وهديناہ النجدین»

بلد / ۱۰-۸

آیا قرار ندادیم برای انسان دو چشم و زبانی و دو لب، و آیا دوراه پیش پایش
نهادیم؟

هـ. انسان، خود انتخابگر یکی از دوراه

«إنا هدیناه السبیل إماماً شاکراً و إماماً کفوراً»

انسان / ۳

راه را به انسان نشان داده ایم و او یا راه شکر و سپاس گزاری در پیش می گیرد و یا
راه کفران و ناسپاسی را.

چهار. انسان، مجموعه ای از ضعفها و قوتها

«وخلق الانسان ضعيفاً»

نساء / ۲۸

انسان ضعیف و کم طاقت آفریده شده است.

«خلق الانسان من عجل»

انبیاء / ۳۷

انسان در شالوده خلقتش عجله و شتاب زدگی قرار داده شده است.

«ان الانسان خلق هلوماً»

معارج / ۱۹

انسان، حریص و ناشکیبا آفریده شده است.

«إذا مسّه الشرّ جزوعاً . و إذا مسّه الخیر منوعاً»

معارج / ۲۱-۲۰

زمانی که به انسان بدی روی آورد بی قراری می کند و هنگامی که توانمند گردد
حرص می ورزد و دیگران را از توان خویش محروم می دارد.

«إنّه کان ظلوماً جهولاً»

احزاب / ۷۲

همانا انسان، موجودی سخت سیه کار و جهل پیشه است.

«ان الانسان لربّه لکنود»

عادیات / ۶

انسان در برابر پروردگار خود بسیار ناسپاس است.

این مجموعه آیات اگر به تنهایی مورد توجه قرار گیرند ممکن است این پرسش به
ذهن آید که پس چرا خداوند چنین موجود ضعیف و ناتوانی را آفریده است که ناسپاسی
کند و سزاوار کیفر و ملامت شود!

ولی شرط بهره وری از فرهنگ قرآن، جامع نگری و مرادسنجی آیات است و ما
زمانی به این جامع نگری دست خواهیم یافت که جنبه های توصیفی و تکریمی قرآن را

نسبت به انسان نیز مورد توجه قرار دهیم که برخی از آنها از قرار زیر هستند:

- انسان، موجودی خردورز و متفکر.

یونس / ۲۴

«كذلك نفضل الآيات لقوم يتفكرون»

- انسان، موجودی پرسشگر و پر همت

قیامه / ۵

«بل یرید الانسان لیفجر أمامه»

بلکه انسان در تلاش است تا ابهامها و پرده‌های شک و تردید را بدرود و از میان بردارد.

- انسان، دارای استقامت و پایمردی

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ...»

آنان که می‌گویند پروردگار ما خداست و سپس برای سخن حق پایداری می‌ورزند...

- انسان، دوستدار ایمان و شائق به آن

حجرات / ۷

«و لكن الله حبيب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم»

خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و در قلب شما، آن را زینت بخشید.

- انسان، اهل ایثار و از خودگذشتگی

حشر / ۹

«و يؤثرون علی أنفسهم و لو كان بهم خصاصة»

ایثار می‌کنند و دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند خود نیازمند باشند.

- انسان، حق‌گرا و حق‌پذیر

آل عمران / ۱۹۳

«ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنّا»

پروردگارا! ما صدای منادی را شنیدیم که به سوی ایمان دعوت می‌کرد، پس ما ایمان آوردیم و به ندای منادی دین پاسخ مثبت دادیم.

- انسان، جویای یقین و پذیرای آن

ذاریات / ۲۰

«و فی الارض آیات للموقنین»

و در زمین، نشانه‌هایی است برای جویندگان یقین.

- انسان، دارای توان تعالی تا اوج اطمینان و رضامندی

فجر / ۲۷-۲۸

«يا ايّها النفس المطمئنة . ارجعي الی ربك راضية مرضية»

ای جان آرامش یافته و ای نفس به اطمینان رسیده، به سوی پروردگارت با رضا و خشنودی دوسویه باز گرد.

– انسان، قادر به رهیدن از همهٔ بیمها و پریشانیها
«ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون»

یونس / ۶۲

هان! دوستان و اولیای خدا، نه بیمی به ایشان هست و نه گرفتار اندوه می شوند.
نکته‌ها و نظرگاه‌های قرآن در این زمینه بسیار است و یادکرد همهٔ آنها از طاققت این
نوشته بیرون است. هدف از ذکر نمونه‌های یادشده، تنها به تعادل رساندن این نگرش و
پژوهش قرآنی بود.

شخصیت فردی انسانها

چنانکه گفتیم، هر فرد علاوه بر شخصیت نوعی که مشترك میان همهٔ افراد نوع
انسان است، دارای مشخصات روحی و استعدادها و توانمندی‌ها، ضعفها و قوت‌های
فردی است که آن مشخصات، شخصیت فردی او را تشکیل می‌دهد و تفاوت انسانها در
بعد ادراکی، رفتاری و روحی و اخلاقی به همین شخصیت فردی آنها باز می‌گردد.
نسبت میان شخصیت فردی و شخصیت نوعی انسان، نسبت تباین نیست، چنانکه
تساوی هم نیست، بلکه می‌توان شخصیت فردی انسان را چونان درختی دانست که
ریشه در شخصیت و صفات و استعدادها و توانمندی‌های نوعی انسان دارد. اما میوه‌ای
که از درخت به دست می‌آید، از نظر طعم، رنگ، خاصیت و... تحت تأثیر عوامل
چندی مانند میزان نور، گرما، هوا، آب و... می‌باشد. بنابراین اگر درخت، ریشه در
خاک نداشته باشد، هیچ کدام از عوامل دیگر هم تأثیری در میوهٔ درخت و دستاورد نهایی
نخواهند داشت، پس درخت از یک سو باید ریشه در خاک داشته باشد و از سوی دیگر از
عوامل دیگر سود ببرد تا به بار نشیند.

آنچه در روان‌شناسی، نخست نظر روان‌شناسان و محققان را به خود جلب کرده و
می‌کند، ثمرهٔ نهایی شخصیت انسان، یعنی عقاید و رفتار جاذب یا نفرت‌انگیز است،
ولی محققان در ریشه‌یابی این عقاید و هنجارها، ناگزیر به ریشه‌ها رسیده و شخصیت
نوعی انسان را نیز مورد مطالعه قرار داده‌اند.

عوامل تأثیر گذار بر شخصیت فردی انسان

انسان با ذخیره‌ای خدادادی از استعدادها، گرایشها، نیازها و توانمندی‌ها گام در
صحنهٔ وجود می‌گذارد تا در پرتو شناخت و ارادهٔ خود ساختار شخصیت فردی خویش

را رقم زند.

- بهره گیری صحیح از امکانات معرفتی

«و الله اخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الأبصار و الافئدة لعلکم تشکرون»
نحل / ۷۸

خداوند شما را از شکم مادران متولد ساخت؛ در جایی که هیچ نمی دانستید، و برای شما ابزار و نیروی شنوایی و بینایی و ادراک قرار داد تا مگر شکرگزاری.

تعبیر «لاتعلمون شیئاً» نظر به فعلیت نداشتن شخصیت فردی انسان هنگام ولادت دارد، یعنی انسان هنگام ولادت هنوز قادر به استفاده از استعدادهای ذاتی - انسانی خود نیست و شخصیت فردی او در کمرنگ ترین مرحله وجودی قرار دارد. خداوند ابزار شنوایی و بینایی را در اختیار انسان قرار می دهد تا انسان در پرتو دریافتهای بیرونی، استعدادهای درونی خود را به هیجان و شکوفایی برساند و در نتیجه، شخصیت فردی او شکل گیرد و در شمار شکرگزاران درآید.

شکرگزاری، ثمره معرفت، باور و ایمانی است که حاصل استفاده بهینه از ابزار معرفتی و استعدادهای نهفته انسانی است.

در مقابل، کسانی که نتوانند از این امکانات به طور درست استفاده نمایند و این فرصتها و زمینه ها را هدر ندهند، نه تنها شخصیت فردی قابل ستایش دست نخواهند یافت، بلکه شخصیت نوعی انسانی آنان نیز زیر سؤال خواهد رفت و چنان منحط خواهند شد، که گویی از مجموعه نوع انسانی خارج شده اند.

«لهم قلوب لایفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالأنعام بل هم أضلّ اولئک هم الغافلون»
اعراف / ۱۷۹

... [کافران و حق ناباوران] قلبهایی دارند که به وسیله آن در صدد فهم حقیقت

نیستند، چشمهایی دارند که با آن به بینش ره نمی جویند، گوشهایی دارند که گویی

نمی شنوند، آنان چون چارپایان بلکه گمراه ترند! آنان گرفتار غفلت واقعی هستند!

- عامل وراثت و زمینه های پیش از ولادت

چنانکه انسانها در شکل صورت و اندام خود، صفاتی را از پدر و مادر و اجداد خویش به ارث می برند، در شاکله شخصیتی خویش نیز میراث برو تأثیر پذیر از نیاکان خود هستند، آن هم نه به گونه تقلید، بلکه از طریق ژنها و وراثتهای جبری.

در بیش تر مواردی که قرآن، نقش وراثت را در شخصیت فرد مؤثر دانسته،

جنبه های مثبت مورد توجه قرار گرفته است. از آن جمله خداوند، زمانی که استمرار خط رسالت و نبوت را یاد می کند، به نوعی ارتباط میان آنان اشاره دارد:

«ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين. ذرية بعضها من بعض ...»
آل عمران / ۳۳

خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر جهانیان برگزید، نسلی که با هم در ارتباط بودند و برخی از آنها از برخی دیگر پدید آمده بودند.

در آیه ای دیگر، مسأله ذریه و نسل به این شکل مورد توجه قرار گرفته است:

«و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزي المحسنين»
انعام / ۸۴

و از نسل او کسانی چون داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را مورد هدایت قرار دادیم و چنین است پاداش نیک کرداران.

چنانکه علامه طباطبایی از این آیه و آیات نزدیک به آن استفاده کرده است، این آیات در صدد بیان استمرار خط نبوت است. علاوه بر این، از صریح آیه استفاده می شود که به خاطر صلاح و شایستگی نوح، خداوند شمار بسیاری از پیامبران را در نسل او قرار داده است.

«و لقد أرسلنا نوحاً و ابراهيم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الكتاب»
حدید / ۲۶
نوح و ابراهیم را رسالت دادیم و نبوت و دریافت کتاب آسمانی را در نسل آن دو قرار دادیم.

در این آیه نیز موضوعیت و اهمیت «نسل» و انتسابهای ژنتیکی مورد تأکید قرار گرفته است. و البته همه این اهمیت، به مسأله وراثت ژنی بر نمی گردد، بلکه برخی از این مهم به شخصیت معنوی و دعا و خواست و تمنای نیاکان و تأثیر آن در شخصیت فرزندان ایشان باز می گردد.

«هنالك دعا زكريا ربه قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء»

آل عمران / ۳۸

هنگامی که زکریا، مقامات معنوی مریم را مشاهده کرد، گفت: پروردگارا! به من از جانب خودت، نسلی پاکیزه عنایت کن، همانا تو شنوای دعا و درخواست بندگان هستی.

«فنادته الملائكة و هو قائم يصلی فی المحراب أن الله يبشرك بيحيى»

آل عمران / ۳۹

پس از دعای زکریا(ع)، درحالی که او در محراب نماز می گزارد، فرشتگان او را ندا دادند که هان! خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد.

چنانکه از بیان آیه پیداست، خداوند در نتیجه دعای خالصانه پدر، فرزندی صالح و شایسته به او عنایت کرده است.

موارد یادشده، همه از مواردی هستند که نیاکان صالح، تأثیر مثبت در نسل و اعقاب خود داشته اند و البته نمونه های این موضوع در قرآن بیش از موارد یادشده است. ولی در جانب دیگر، موارد اندکی هم وجود دارند که به تأثیر منفی و تخریب گر این رابطه اشاره داشته است.

هنگامی که نوح نهایت تلاش خود را برای هدایت قوم خود به کار گرفت و شاهد بود که نه آنان و نه فرزندان شان، کمترین تمایلی به ایمان نشان نمی دهند، به خداوند عرض کرد:

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضَلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»

نوح / ۲۷

خداوندا! اگر این قوم کفرپیشه را به حال خویش رها کنی و بر آنان عذاب نازل نسمایی، بندگان مؤمن تو را گمراه می کنند و اساساً فرزندی از نسل ایشان تولد نمی یابد، مگر فاجر و گناهکار و کفرپیشه!

تعبیر «لایلدوا الا فاجراً کفّاراً» در مقابل «یضلّوا عبادک» می همانند که آن قوم کفرپیشه دو تأثیر ویرانگر متفاوت داشتند:

۱. دیگر مؤمنان را با تبلیغات سوء و فرهنگ نادرست و زور و تهدید، از راه ایمان باز می داشتند.

۲. اساساً فرزندان آنان با کفر و گناه پیشگی و انحراف روحی و ژنی متولد می شوند.

هر چند از نظر تفسیری می توان جمله دوم را نمودی از جمله اول دانست و منظور از «لایلدوا...» را چنین بیان کرد که آنان فرزندان خود را به گمراهی می کشند، ولی نگاه دیگر تفسیری دقت بیش تری را به همراه دارد و آن این است که فجور و کفران نه پس از تولد که همراه با تولد فرزندان آنان است، و این در صورتی است که پدر و مادر به گناهان و انحرافات و روحیاتی مبتلا باشند که چونان بیماری های نهفته مسری از نسل قبل به نسل بعد منتقل شوند.

- محیط تربیتی و فرهنگ اجتماعی

از دیگر عوامل مؤثر بر شخصیت فردی انسانها، عامل محیط است، چنانکه خداوند دربارهٔ مریم (ع) به عنوان زنی که از شایستگی و مقامات معنوی فراوانی برخوردار شده است به عامل محیط معنوی و سرپرستی یکی از پیامبران از او یاد کرده است:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»
آل عمران / ۳۷

[در نتیجه دعا و نذر مادر مریم] خداوند، مریم را به شکلی نیکو [برای خدمت مردم] پذیرفت و او را رشدی شایسته بخشید و زکریا را کفیل و سرپرست او ساخت، هر زمان که زکریا گام در محراب عبادت می گذاشت تا از حال مریم جويا شود، مائده‌ای آسمانی نزد مریم مشاهده می کرد.

از سوی دیگر در قرآن بارها و بارها یاد شده است که یکی از علل عمدهٔ مخالفت با انبیا، پیروی از فرهنگ اجتماعی و دینی پدران بوده است:

«قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا»

کافران گفتند: آنچه از روش و فرهنگ پدران مان یافته ایم، برای ما بس است و نیازی به چیزی جز آن نداریم.

«وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَائُنَا»

هرگاه کار زشتی انجام می دادند، می گفتند این شیوه‌ای است که از پدران و پیشینیان دریافت کرده ایم.

«قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا»

گفتند [ما از تو پیروی نمی کنیم] بلکه از آنچه پیشینیان مان معتقد بوده اند و عمل می کرده اند، پیروی خواهیم کرد.

«إِنَّا وَجَدْنَا آبَائُنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مَّقْتَدُونَ»

ما پدران مان را بر فرهنگ اجتماعی خاصی یافته ایم و از همان راه و روشی که آنان رفته اند پیروی خواهیم کرد.

- حاکمیتها و اقتدارهای سیاسی و اجتماعی

علاوه بر عامل خانواده و محیط تربیتی، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر شخصیت اعتقادی و اخلاقی انسانها، عامل حاکمیت های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

«قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبرائنا فأضلونا السبيلا»
 احزاب / ۶۷
 گفتند: پروردگارا! ما از بزرگان و پیشوایان خود پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشاندند.

«و الذين كفروا أوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات» بقره / ۲۵۷
 و آنان که کفر ورزیده اند، دوستان و سروران شان طاغوتها [طغیان گران سیاسی، اقتصادی و فرهنگی] هستند، که آنان را از نور به سوی ظلمتها می کشانند.

«و قال فرعون يا ايها الملأ ما علمت لكم من اله غيري» قصص / ۳۸
 فرعون به اطرافیان و درباریان خود گفت: من جز خود برای شما خداوندگاری نمی شناسم.

فرعون به عنوان مقتدرترین عنصر جامعه مصر، خداوندگاری خود را بر بزرگان و عناصر چشم پرکن دربار تحمیل می کند و البته درباریان و قدرتمندان دربار هم به نوبه خود این شیوه جبارانه و تحمیلی را نسبت به طبقات پایین تر جامعه روا می دارند.

«قال الملأ من قوم فرعون إن هذا لساحر عليم» اعراف / ۱۰۹
 درباریان و عناصر برجسته قوم فرعون گفتند، این موسی ساحری کاردان و آزموده است.

شایان تأمل است که موسی به عمق مشکل پی برده و نفوذ سنگین فرعون و تأثیر انکارناپذیر اقتدار سیاسی و اقتصادی او را بر اندیشه مردم دریافته است، از این رو به خداوند چنین می گوید:

«و قال موسى ربنا انك آتيت فرعون و ملاء زينة و أموالا في الحيوه الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على أموالهم ...» یونس / ۸۸

موسی گفت، پروردگارا! به فرعون و درباریان زینتهای گران و اموال فراوان در زندگی دنیا بخشیده ای تا بدین وسیله سبب گمراهی دیگران شوند، پروردگارا اموالشان را نابود ساز ...

انسان، همواره قادر به تصمیم گیری و انتخاب

آنچه در زمینه عوامل تأثیرگذار بر شخصیت فردی انسان، از آیات قرآن آورده ایم تنها بخشی از آن عوامل است و گرنه تکبر، استکبار، جباریت، لجاجت، حسادت، نفاق، فزون طلبی، تفاجر، غفلت، لذت جوئی و ... از دیگر عواملی هستند که تأثیر منفی بر

شخصیت فردی انسان دارند و در آیات قرآن نسبت به آنها هشدار داده شده است. اما آنچه در این بخش از مقاله می‌خواهیم بدان تصریح کنیم این است که چه عوامل مثبت و چه عوامل منفی تأثیرگذار بر انسان، از دیدگاه قرآن، باعث نمی‌شوند که شخصیت، استعدادها و قابلیت‌های نوعی انسان مسخ شود و انسان از حالت اختیار به حالت جبر کشیده شود، چرا که هرگاه انسانی در نتیجه عوامل طبیعی و غیرارادی و غیرانتخابی مانند عوامل موروثی و ژنتیکی و محیطی، قدرت انتخاب را از دست بدهد، در آن صورت تکلیفی متوجه او نخواهد بود.

بنابراین در تمام مواردی که خداوند افرادی را به خاطر داشتن امتیازاتی ستوده است یا به خاطر صفات و خصلتهایی نکوهش کرده و تهدید به مجازات نموده، همه و همه حکایت از آن دارد که خداوند، آن میزان عوامل مثبت یا منفی را باعث مسخ هویت انسانی آنان ندانسته و از آنان می‌خواهد تا با قدرت ادراک و اراده، بر عوامل منفی غلبه کنند و راه را به سوی تعالی بپیمایند.

مثلاً اگر در فصل‌های گذشته این نوشته به تأثیر مثبت خانواده صالح بر صلاح و شایستگی فرزندان اشاره داشتیم، در متن قرآن به مواردی هم اشاره شده است که محیط سالم و شایسته نتوانسته است تأثیر سازنده‌ای بر روح همه حاضران در آن محیط بگذارد. چنانکه درباره فرزند نوح و پاهمسر لوط شاهد این واقعیت هستیم. و یا به عکس، کسانی در محیط کفر و فساد و استکبار پرورش یافته‌اند، اما شخصیت نوعی و فطرت انسانی آنان هرگز خاموش نشده است، مانند همسر فرعون و یا مؤمن آل فرعون و همچنین ساحرانی که به موسی ایمان آوردند و پذیرای شکنجه‌های فرعون شدند و ...

بیان این نمونه‌ها در قرآن، پیامی دارد و آن این است که حق ناپذیری، حق ستیزی، نفاق، هواپرستی، دنیامداری، استکبار، تقلید کور از سنت‌های باطل، پیروی از فرهنگ غالب و ... همه بیماری‌هایی هستند که همچون بیماری جسم، قابل درمان و پیشگیری‌اند. و سلامت، همانا بازگشت به فطرت و استفاده متعادل از امکانات و نیازها و گرایش‌های فطری (شخصیت نوعی انسان) است.

چه بسا تعبیر «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» در آیه فطرت، اشاره به همین حقیقت داشته باشد، که انسان، هرگز مسخ نمی‌شود به گونه‌ای که هیچ راهی برای بازگشت به حق، ادراک حق و تمایل به آن نداشته باشد، ولی ممکن است در نتیجه سوء انتخاب یا عوامل غیراختیاری تحمیل شده از سوی محیط طبیعی و اجتماعی، به آفت زدایی و رفع بیماری

همت نگمارد و در عین خودداری از ماهیت انسانی همانند غیر انسان شود. «اولئک کالانعام»

بازگشت به تعادل و شخصیت فطری

انسان به طور طبیعی در زندگی مادی و اجتماعی، گرفتار آفتهای مختلف می شود و سلامت او زمانی تأمین و تضمین خواهد شد که به شخصیت نوعی و فطری خود بازگردد و همان گونه که در شخصیت نوعی او همه قوا و گرایشها و استعدادها به طور متعادل قرار داده شده اند، شخصیت فردی خود را در بهره وری از آن توانها و تمایلات به طور متعادل بهره مند سازد و شکل دهد.

«ما غرک بریک الکریم . الذی خلقک فسواک فعدلک» انفطار / ۶-۷

چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت به غرور و گستاخی وا داشته است، آن پروردگاری که تو را آفرید، سازمان وجودت را سامان داد و سپس میان اندام و قوای تو تعادل و هماهنگی به وجود آورد.

«ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» نحل / ۹۰

همانا خداوند فرمان می دهد و از شما می خواهد که به عدل و احسان روی آورید.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی